

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۲۹ جولای ۲۰۱۶

ورثه جانبختگان "دهمزننگ" و پرداخت خونبهای انتحاری ها

با آن که موضعگیری خودم و پورتال در قبال اختلاف در مسیر قضیه انتقال برق و حرکتی که بعد ها خود را "جنبش روشنایی" نامید کاملاً روشن می باشد و با آن که موقف پورتال در قبال حادثه خونبار "دهمزننگ" با نشر نوشته های همکاران و گزارشگران پورتال، در حد زیادی بیان شده است، این مختصر را بیشتر بنا بر فشار عده ای از دوستان و تقاضای پاسخ به سوالات شان می نگارم. به مانند همیشه تقاضا دارم تا آنهایی که در قضیه بیشتر از من معلومات دارند، قدم جلو گذاشته با بحث های اصلاحی و تکمیلی شان بر من منت گذارند. و اما"

نخست از همه، و بعد از عرض تسلیت خدمت ماتمدران "فاجعه دهمزننگ"، از این که گذشت زمان و عدم دسترسی به یادداشتهای روزانه ام، باعث می گردد تا بیان واقیعت تاریخی که به مثابه درآمد بحث انتخاب گردیده، نتواند از تاریخ و محل دقیق مسأله سخن براند، پوزش می خواهم.

۱- سالها قبل یعنی در جریان سال ۱۳۶۰ هجری شمسی، در جوشاجوش نبرد آزادیخواهانه علیه اشغالگران سوسیال امپریالیستی، که اقصا نقاط افغانستان به آوردگاه فرزندان صدیق میهن علیه اشغالگران و ارتجاع سیاه مبدل شده بود، تنی چند از همان فرزندان که از لحاظ تشکیلاتی به "سازمان رهائی افغانستان" آنرور تحت رهبری زنده یاد "داکتر فیض احمد" در موجودیت کادر های مرکزی متعهد و ورزیده ای چون زنده یاد "پاغر" قرار داشتند، تصمیم گرفتند تا به صورت مستقلانه و به دور از جنایاتی که مشتی رهن زیر نام "جهاد" بر نبرد آزادیخواهانه مردم ما تحمیل نموده بودند، در یکی از ولسوالی های ولایت فراه، با برخورداری از حمایت قاطع و همه جانبه مردمان همان محل، یک جبهه مبارزاتی به وجود آورند.

جبهه ای که می بایست از لحاظ عملکرد خود به مثابه یک نمونه سالم، نه تنها مردم را در امر مبارزات آزادیخواهانه شان تا پیروزی هدایت نماید، بلکه در بسیاری از موارد چون تعلیم و تربیت اطفال، خدمات درمانی، پروژه های عمرانی خرد و کوچک و از همه بالاتر ایجاد روابط سالم و عادلانه بین مردم، نمائی از دنیای ایده آل و انسانی شان را جامعه عمل ببوشانند.

در همان زمان، به غیر از مرکز ولایت فراه که تحت کنترل دست نشاندگان روس قرار داشت، بقیه ولایت رها از سلطه مزدوران، تحت حاکمیت و سلطه نهاد های وابسته به اسلام سیاسی اعم از حرکت انقلاب اسلامی-مولوی محمد

نبی-، حزب اسلامی-گلبدین-، جمعیت اسلامی-ربانی- و واحد های کوچکی از دنباله روان خمینی جلا، انارشیزم و زورگوئی همه روزه "مجاهدین" را تجربه می نمود.

از میان تمام آن احزاب، گستره سلطه و فعالیت، "حاجی محمد شاه" که از طرف افرادش موسوم به "حاجی رئیس" بود، به اساس پایه های قومی، برخورداری از حمایت شخص "مولوی نبی" از طریق معاونش در حوزه غرب "مولوی دوست محمد در زاهدان" و از همه بالاتر همدستی باشبکه های قاچاق مواد مخدر در افغانستان، پاکستان و ایران بیشتر بوده به زبان سیاسی در تعیین امور ولایت "حرف اول" را می زد.

"حاجی محمد شاه" و تمام دار و دسته اش که در حدی از صداقت، جانبازی و سجایای اخلاقی رفقای "سازمان رهائی" شناخت داشتند و به نیکوئی می دانستند که موجودیت و طرز عمل جبهه آنها گذشته از آن که سلطه آنها را در آنجا از بین می برد، چه بسا باعث گردد، تا به مثابه یک نمونه زنده و کامل از نظم انقلابی، سقف شناخت و متناسب با آن توقعات مردم منطقه را نیز از امر مبارزه ضد روسان اشغالگر بالا ببرد، بعد از آن که به گفته برادرش، به حرف "حاجی رئیس گوش ندادند" و باز هم به داشتن جبهه مستقل پای فشرده، "حاجی رئیس" را وادار ساختند تا آنها را از میان بردارد.

با در نظر داشت این که آحاد جنبش چپ افغانستان، در تمام افغانستان به وسیله روسها و مزدورانش از یک سو و ارتجاع هار مذهبی به نمایندگی از "سی. آی. ای" و ارتجاع منطقه از دگر سو بار ها جوقه جوقه به خاک و خون کشیده شده اند، آنچه در نابودی رفقای فراه جلب توجه می نماید، چگونگی کشتار بیرحمانه آنها و پیامد دردانگیز آن است که ذیلاً تذکار می یابد:

افراد "حاجی محمد شاه" سرراه قریه آن رفقاء را مین فرش می کند، وقتی یکی از روز ها حدود بیست تن از رفقای "سازمان رهائی" سوار بر تراکتور جانب عملیات می روند، مین ها منفجر شده تراکتور و ۱۶ تن از سرنشینان آن را در دم نابود می کند.

فکر نکنید که قضیه در همین جا ختم می گردد، زیرا فردای انفجار افراد "حاجی محمد شاه" به سراغ فامیل های جانباختگان "سازمان رهائی" رفته از آنها می خواهند، تا توان مین های منفجر شده را بدهند، در غیر آن همه را خواهند کشت.

۲- وقتی بعد از حادثه خونبار "دهمزننگ" که به کشته شدن بیش از ۸۰ تن و زخمی شدن ۲۳۱ نفر انجامید، اخبار و تبصره های رسانه ها را در داخل افغانستان به خصوص چند میز گردی که معمولاً نظر انتقادی نسبت به عملکرد تا این زمان دولت داشته اند، تعقیب نمودم، متوجه شدم که در اینجا قضیه "حاجی رئیس" و بمبش می خواهد، در ابعاد وسیعتری تکرار گردد، بدان معنا که اکثریت قریب به اتفاق شرکت کنندگان در میز های گرد، به شکلی از اشکال تلاش می ورزند تا مظاهره چپان را به خاطر استفاده از حق قانونی شان که توسط به اصطلاح قانون اساسی ساخت استعمار به رسمیت شناخته شده است، مورد مؤاخذه قرار دهند که چرا وقتی نهاد های امنیتی از آنها خواسته اند که دست به مظاهره نزنند که خطری به وجود نیاید، گویا برای آنها گزارشاتی رسیده است که "داعش" تصمیم دارد، انفجاراتی را انجام دهد. در تمام این مضحکه از تراژیدی "حاجی رئیس" تنها چیزی که تا هنوز مطرح نگردیده، پول مواد منفجره ای که انتحاری ها بابت خرید آن مصرف نموده اند و خونهای خود انتحاری هاست. تا جایی که از روند قضایا استنباط می گردد، هرگاه جریان به همین شکل ادامه یابد، از برکت شارلاتانی حاکمیت مستعمراتی و حماقت نزدیک به "نبوغ در بلاهت" جمعی از تحلیل گران، دیری نخواهد گذشت که خانواده های جانباختگان، "دهمزننگ" می باید، آن هزینه ها را نیز متقبل گردند.

۳- آشکار است که ما در اینجا نه انتظاری از دولت دست نشانده داریم تا پاسخگوی ناتوانی اش- آنها در بهترین صورت که دست دولت در این حادثه خونین جهت تحقق اهدافش در انتقال لاین برق دخیل نباشد- در حفاظت از جان مردم باشد، نه از رسانه های وابسته به سرمایه که با هزار و یک تار و رشته به اژدهای هزار سر سرمایه پیوند دارند و نه هم از کسانی چون "هاشمیان" که تلاش می ورزند تا جنایات گذشته شان را در پناه شوونیسم عظمت طلبانه ملیت پشتون پنهان نموده، حتا کشته شدن ۸۰ هموطن شان را که هیچ جرمی به جز "باور مندی به قانون اساسی ساخت استعمار" نداشتند، جشن بگیرند. بلکه طرف صحبت و انتقاد صریح و بی رحمانه ام، آن عده از افراد و نهاد هانیست که از یک جانب دم از خلق افغانستان می زنند و از طرف دیگر ناآگاهانه- امیدوارم همین طور باشد- به دنبال شعار ها و سیاست های تبلیغاتی حاکمیت مستعمراتی رفته، به فرض موجودیت چند خاین به وطن، جنبشی را که بار اول حدود یک میلیون انسان را روی سرکها کشید، در بست مهر وابستگی به ایران و یا هم راسیسم هزارگی زده، به شکلی از اشکال می خواهند، کلیت جنبش را تخطئه نمایند.

۴- همان طوری که قبلاً نیز نوشتم در اینجا بحث من این نیست که چیزی به نام "جنبش روشنائی" وجود دارد و یا خیر؟ و آیا خواست "جنبش روشنائی" بحق است و یا نابخق؟ چه در این مورد قبلاً نظراتم را بیان داشته ام. اصل مسأله که می باید مورد توجه قرار گیرد این است که در یک گوشه ای از کابل ۶ میلیونی، حرکتی به وجود آمده که می تواند بالقوه و بالفعل یک میلیون انسان از پائین ترین لایه ها و اقشار اجتماعی را به سرکها بکشاند. در نتیجه هر فرد و نهادی که ادعای مبارزه مردمی کرده در جایش به پیروی از "م. ل. ا." فخر می فروشد می باید از خود بپرسد که در چنین مواقعی به مثابه یک مارکسیست - لنینیست- پیرواندیشه مائو تسه دون چه باید بکند؟ آیا به اساس موجودیت تنی چند از خاینین ملی که می خواهند کلیت جنبش را دکان کاسبی برای خود بسازند، به نفی جنبش پرداخته، از موضع به اصطلاح "چپ"، در تبلیغاتی که دولت به راه انداخته شریک شوند و یا این که به مثابه یک کمونیست آگاه، با هدف تجرید و طرد خاینان به ملت، شجاعانه به دریای موج خلق غوطه ور شده، نگذارد تا امپریالیزم و ارتجاع چنین حرکتی را در جهت تأمین، حفظ و تحکیم مواضع شان سمت دهند.

۵- تا جایی که از زرمزه های نچندان بلند درونی "جنبش روشنائی" بر می آید، با آن که در ایجاد این جنبش، خاینینی از قماش "خلیلی" و "محقق" سهم بسزا داشتند، مگر روندی را که جنبش طی نمود، در اولین ضربت، خاینینی از قماش "خلیلی" و "محقق" را از صفوف خلق دور انداخته، آنها را به همانجا روانه ساخت که از همانجا آمده بودند، یعنی آغوش امپریالیزم و اداره مستعمراتی کابل.

این نکته زمانی دارای اهمیت می گردد که ما به ترکیب درونی جنبش عمیقتر توجه نمایم. چه وقتی در تلویزیون می بینم که مادر کلانی ضمن یاددهانی از کشته شدن فرزند برومندش در ۳۷ سال قبل به اتهام عضویت در سازمان آزادیبخش مردم افغانستان "ساما" توسط عمال روس ، آنها در شرایطی که عده ای از میراثخواران "ساما" یک غار موش را جهت اختفای هویت شان به ۵۰۰ دالر امریکائی خرید کرده، جرأت آن را ندارند تا در جمع دوستان شان از هویت "ساما" نامی ببرند تا چه رسد به این که در ملاءعام نام "ساما" را به زبان بیاورند، خبر کشته شدن نواسه ۳۸ ساله اش را که با تمام مشکلات دوران جنگ، با نوکری و بیچارگی بزرگ نموده بود، می دهد و از مردم می خواهد تا به پاس خونهای ریخته شده، میدان را ترک نکنند؛ آنی که خود را صاحب وجدان مبارزاتی می داند، از جانب همان وجدان موظف می گردد، تا به ترکیب درونی جنبش بیشتر توجه نموده، با تکیه بر همین نقاط روشن- به گفته زنده یاد "صمد بهرنگی" حنادر سطح یک کرم شبتاب هم اگر باشد- در جهت سمتدهی درست و انقلابی جنبش از جان مایه گذارد نه این

که به تخطئه جنبش و حتا "اقدام آنها به مبارزه" همسویی پنهان شان را با حاکمیت مستعمراتی از پرده بیرون انداخته، ننگ تاریخ را کمائی نمایند.

۶- حرکت مردم ستمدیده و زحمتکش هزاره به مثابه ستون فقرات "جنبش روشنائی" در جهت زیر پای کردن اتوریته "خلیلی"، "محقق" و سایر همقماشان آنها که در نفس خود پیام عبور از حزب وحدت را نیز نوید می دهد، بازتاب و تجلی آگاهی درونی "جنبش" بوده، کسی که واقعاً به امر مبارزه علیه وابستگی و ارتجاع ارج می گذارد، می باید بدان با احترام بنگرد.

خوانندگان عزیز!

یک لحظه فکر کنید که نه تنها مردم هزاره در دراز مدت قادر شده اند تا زمام امور و تعیین مقدرات شان را از چنگ ارتجاع هار مذهبی و نوکران اجنبی بیرون بکشند، بلکه خلقهای ترکمن، تاجیک، پشتون و ... نیز قادر شده اند با به زیر کشیدن جنایتکاران، خائنین و مزدوران اجنبی از قماش "دوستم" ها، "عطا" ها، "قانونی" ها، "عبدالله" ها، "گلبدین" ها، "سیاف" ها، "کرزی" ها، "غنی" ها و ... افغانستان را از وجود تمام این جنایتکاران پاکسازی نمایند، در آن صورت سیمای کشور ما چگونه خواهد بود؟

آنهايي که خود را متعهد به امر انقلاب می دانند، به هیچ وجه حق ندارند این روشنائی کوچک و کم نور را تنها بگذارند، می باید بر آن سرمایه گذاری نموده، شنا را به غوطه ور شدن در آب فرا گیرند.

۷- خلاف آن عده از شبه روشنفکران که علی رغم ادعای مبارزه، نا آگاهانه - امید چنین باشد- در دام تبلیغات دشمنان خلق اسیر مانده، می خواهند از مظاهره چپان خونهای انفجاری ها را طلب نمایند، ارتجاع وابسته به امپریالیزم بدون استثناء موقعیت شان را درک نموده، عبور "جنبش" از "خلیلی" و "محقق" را به مثابه ناقوس مرگ خود شنیده، با تمام قوا می کوشند تا با افگندن تمام گناه ها به گردن مظاهره چپان و این که چرا به فرمان "خلیلی" و "محقق" و مقامات امنیتی دولت تمکین نکرده اند، فضائی را به وجود بیاورند که برده ها به حلقه بردگی شان افتخار نموده، تا زنده هستند هیچ گاهی از فرامین طبقات حاکم نافرمانی ننمایند.

۸- دولت اگر واقعاً گزارشی راجع به امکان انفجار داشت، اولاً چرا به جای آن که مظاهره چپان را از خطر انفجار بترساند، به از بین بردن خطر اقدام نکرد و اگر در آن کار ناکام ماند چرا مواظبت ها و مراقبت های امنیتی را تشدید ننمود، اگر این کار هم برای شان مقدور نبود، چرا به جای آن که به گفته خودشان "به عذر و زاری شان کسی توجه ننمود" عذر و زاری کنند، به صورت قاطع علیه تدویر تظاهرات ایستاده نشده، آن را منع ننمودند. شاید کسانی بگویند که اگر دولت مظاهره را منع می کرد، به تخلف از قانون اساسی متهم می شد. خوب می شد که می شد، دور ماندن از اتهام ارزشمند بود و یا جان ۸۰ انسانی که اکثراً نان آور خانواده هایشان بودند.

۹- هنوز خون جانباختگان بر روی سرکهای قیر نخشکیده بود که رسانه ها به صورت جمعی، ملامت را یافته با بیرون کشیدن پای طالب از این جنایت، آن را به گردن نطفه حرام جدید شان "داعش" انداختند. این عجله به چه خاطر؟ آیا مگر طالب در گذشته به چنین جنایاتی دست نیازیده بود؟ مگر فاجعه خونبار پکتیکا را که بیش از ۱۰۰ کشته بر جای گذاشت طالب انجام نداده بود؟ مگر در کشتن همین حدود انسان در بغلان، طالب اقدام ننموده بود؟ مگر در کارنامه سیاه طالب، قتل عام یکاولنگ، مزار و کوهدامن بعد از فرار مفتضحانه "مسعود"، وجود ندارد که با چنین عجله، تمام رسانه ها شروع کردند، پای طالب را از میان کشیدن؟ مگر اصولاً بین طالب و داعش کدام تفاوتی از لحاظ ماهیت و صاحبان قلاده هایشان وجود دارد، که این طور رسانه ها تطهیر طالب را نشخوار می نمایند؟ مسلم است که در اینجا دولت دست

نشانه به خصوص اتحاد "غنی-اتمر" نمی خواهند سوگلی های آنها در مظان اتهام قرار گیرند، تا نکند پروژه ای که جهت آوردن و سهم ساختن طالب در قدرت، رویدست دارند، از دست شان بیفتد.

مگر حزب اسلامی، شورای نظار، حزب وحدت، اتحاد اسلامی سیاف، جنبش اسلامی مربوط به دوستم و سایر سگان زنجیری امپریالیزم و ارتجاع هار مذهبی و فئودالی به کرات و باربار در طول این ۴ دهه خونین، همه به اثبات نرسانیده اند، که دست هیچ یک از آنها حین قطع نهال وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور نمی لرزد، مگر قتل های عام در کابل، چاه آهو، افشار، کانتینر های عرض راه شبرغان- بلخ، همه اینها گواه بر آن نیست که تمام نیروهای نامبرده شده بالقوه و بالفعل توانائی ایجاد چنین فاجعه هائی را داشته و در زمانش هریک از آنها چنین فجایی را خلق نموده اند؟ چه شد که از بین این همه قاتل و جنایتکار، همه یک صدا، داعش را به مثابه "بزبلاگردان" جدید متهم می سازند؟ این درست است که در مقطع کنونی، در بین گرگانی که به جان مردم انداخته شده اند، "داعش" یکی از هار ترین آنها می باشد، مگر این را نباید از یاد برد که "داعش" به اساس ادعای های دولت دست نشانده، فعلاً در ولایات مشرقی افغانستان، حضور فعال نظامی و سیاسی دارند، با در نظر داشت همین ادعا چطور شد که یک نیروی تازه وارد با تمام محدودیت های ظرفیتی خودش، عملیاتی را با چنین گستره و پهنائی، در خارج از حوزه حضور و فعالیت سیاسی- نظامی اش انجام می دهد؟

همین سروصدا به خودی خود نشان می دهد، که دولت دست نشانده و ایادی آن اگر خود جلیقه انتحاری را بر تن ننموده باشند، در انتقال فرد انتحاری تا "دهم‌زنگ" از هیچ نوع همکاری و مساعدتی دریغ نورزیده اند.

۱۰- در این جای هیچ شکی وجود ندارد که وقتی حرکت و یا جنبشی با ظرفیت بسیج و کشانیدن صد ها هزار انسان در یک جائی از کره زمین به وجود می آید، به علاوه نمایندگان سیاسی-نظامی تمام اقشار و طبقات اجتماعی همان محل، تمام قدرت های دور و نزدیک امپریالیستی همزمان با ارتجاع مذهبی همان منطقه، به مانند گرگان گرسنه، جهت به نفع خود کشیدن و حتا دریدن آن جنبش و حرکت پای پیش نموده، هیچ یک از آنها حاضر نیست تا به خاطر حضور آن دیگری از مداخله دست بردارد. این قانون عام در هر جنبشی قابل تطبیق است.

با حرکت از همین منظر، وقتی حرکتی زیر نام "جنبش روشنائی" آغاز می یابد و در نخستین زورآزمائی با اداره مستعمراتی کابل به صد ها هزار انسان را به سرکها می کشاند، هیچ جائی شکی وجود ندارد که نمایندگان سیاسی تمام اقشار و طبقات اجتماعی از فئودالیزم محتضر گرفته تا کمپرادوریزم در حالت تهاجم، از خرده بورژوازی شهری گرفته تا خرده مالکان روستائی، از روشنفکران گرفته تا شبه روشنفکران و .. همه در آن جمع شده هریک از آنها با تمام قوا بکوشند، تا جنبش را در جهت حفظ منافع خودشان سمت دهند.

گذشته از نیروهای داخلی، موجودیت دست دراز تمام نهاد های استخباراتی و در حدی رسمیت یافتن فعالیت های شان در افغانستان، باعث می گردد که تمام قدرت های امپریالیستی دور و نزدیک، کشور های همسایه و ارتجاع منطقه نیز به وسیله عمال شان بخواهند آن حرکت را به ابزار تأمین منافع و خواستهای امپریالیزم و ارتجاع منطقه مبدل نمایند، لذا در چنین شرایطی موجودیت افرادی از قماش "خلیلی"، "محقق"، "سرور دانش"، "احمد بهزاد" و دیگری از همین قماش نه تنها سوال بر انگیز نیست بلکه عدم حضور علنی شان می باید یک عنصر انقلابی را بدین وادارد تا شاخک های نفوذی مخفی عوامل امپریالیزم و ارتجاع را در بطن چنان جنبشی جست و جو نماید.

وقتی تا اینجای مسأله می رسیم، آیا نمی باید تمام آنهایی که در حرف ادعای نمایندگی از منافع پرولتاریای افغانستان را می نمایند، از خودبپرسند که موقعیت، جایگاه و نقش آنها در چنین حرکتی در کجاست؟ آیا "مارکسیزم-لنینیسم- اندیشه مانوتسه دون" به ما این حق و اجازه را می دهد، که جمعیت صد ها هزار نفری را صرف به خاطر حضور حتا

پررنگ نمایندگان امپریالیزم و ارتجاع- که چنین هم نیست- رها کرده و بی عملی خویش را در پناه "پاچه خود را بالا کشیدن تا لکه دار نگردد" توجیه و پنهان داریم؟

به نظر من از موضع یک عنصر معتقد به "مارکسیزم-لنینیسم- اندیشه مائو تسه دون" و کسی که بیش از ۵۰ سال است هست و بود خود را وقف مبارزه جهت پیروزی همین آرمان نموده است، هیچ خطائی بالاتر از آن نیست که در چنین موقعیتی، عنصر انقلابی در سطح یک "شبه روشنفکر" تنزل نموده، خود در برج عاجش نشسته و توده های را در میدان مبارزه تنها گذاشته، از شرکت فعال در آن خود داری ورزد. و اما:

شرکت فعال بدان معنا نیست که در مقابل خواستهای ارتجاعی مسلط بر آن حرکت تمکین نموده، بوزینه وار به تقلید و پیروی از آنها بپردازد، بلکه بدان معناست که هر لحظه و هر آنی حاضر باشد صحت نظرات و پیشنهادات خودش را در عمل به آزمون گذاشته، کاستی ها، نقایص و سمت حرکت ارتجاعی و زیان آور طبقات و اقشار ضد مردمی را به جنبش ارائه دارد. فقط در چنین صورتیست که یک نیروی آگاه می تواند گام مثبتی در جهت سمتی درستی یک جنبش توده ئی بردارد. نه این که یا بوزینه وار به دنباله روی کورکورانه از آن جنبش بپردازد و یا هم نشسته بر برج عاجش، با چماق انتقاد همان کاری را انجام دهد که اداره مستعمراتی کابل، آن را بیشتر و بیشتر از آنها انجام داده و در آینده نیز انجام خواهند داد.

۱۱- توظیف به اصطلاح "کمیسیون حقیقت یاب" از طرف دلک استعمار یعنی "اشرف غنی" آنها تحت سرپرستی "لوی خارنوال اداره مستعمراتی" نمی تواند چیزی کمتر از اهانت به شعور تمام مردم افغانستان به خصوص خانواده های جانباختگان فاجعه دهمزنگ تلقی گردد، آخر از چه زمان تا حال رسم بر این بوده که جهت بررسی یک واقعه، وظیفه تحقیق و مستنطق را به دوش خود متهمین همان قضیه گذاشت.

اداره مستعمراتی کابل با سبکدوش ساختن "قومندان امنیه ولایت کابل" در عمل بدین حقیقت اذعان داشت که در ایجاد فاجعه دهمزنگ، خود آن اداره و نهاد های امنیتی بیشتر از هر کسی مسؤلیت داشته، باید پاسخگوی انجام چنین جنایاتی باشد. حال چطور شد که همین متهم درجه اول، خود می برد و خود می دوزد و "لوی خارنوالش" را با تنی چند از دیگر جیره خورانش موظف می سازد تا حقیقت فاجعه دهمزنگ را جست و جو نماید، آنها حتا در غیاب یک تن از اعضای به اصطلاح "جنبش روشنائی". اداره مستعمراتی با این سیاست در عمل نشان داد که خواهان حل قضیه در کل و روشن شدن مسأله به هیچ وجه نیست و می خواهد بدین وسیله ضمن زمان کمانی کردن، برای افراد معینی چه بسا از قاعده جنبش و آنهایی که سلسله مراتب قدرت در حزب وحدت و حاکمیت اداره مستعمراتی را زیر سؤال برده اند، دوسیه های امنیتی ترتیب داده، بدین سان خود را از تمکین به خواست مردم نجات دهد.

۱۲- در این روز ها، نکته ای دیگری بیشتر از طرف سخنگویان اداره مستعمراتی کابل در کل و سخنگویان به اصطلاح مقام ریاست جمهوری نشخوار می گردد، این است که گویا دولت با "جنبش روشنائی" حاضر به مذاکره بود، مگر آنها مذاکره را نپذیرفتند.

تا جایی که از دقت در قضایا می توان استنباط نمود، در این بیان بخشی از حقیقت نهفته است نه کل آن؛ زیرا این درست است "جنبش روشنائی" حاضر نشد با دولت دست نشانده صحبت نماید، مگر این را هم باید پرسید که چرا آنها حاضر نشدند تا پای صحبت بنشینند؟ پاسخ این سؤال آن است که اداره مستعمراتی کابل، ملهم از کبر و تفرعن دلک دیسانت شده از جانب استعمار یعنی "اشرف غنی" به جای آن که حق انتخاب نماینده را به جنبش بدهد، رسماً اعلام داشت که با معاونش "سرور دانش"- بخوانید روباه و دمش- "محقق" دم "عبدالله عبدالله" و "خلیلی" دم "کرزی" مذاکره خواهد کرد.

خوانندگان عزیز،

وقتی از یک جانب می بینیم که همین دلک، از واشنگتن تا بیجینگ و از اسلام آباد تا ریاض و قطر، و از عقب دروازه این جنرال اردوی پاکستان تا آن خرد ضابط همان اردوی، زیر نام تلاش به خاطر صلح با تعدادی جنایتکار و دشمن ملت، که به صورت علنی از طرف مردم افغانستان به خصوص ملیت شجاع پشتون طرد شده اند، چنان درپوزه گرانه و چاپلوسانه، سر بر استان می آید که به مثابه یک افغان، تحمل دیدن آن برای کسی میسر نیست، مگر از جانب دیگر در مقابل یک حرکت - درست و یا نادرست آن باشد به جایش- که می تواند به گره کور دیگری مبدل گردد با چنان تفرعنی برخورد نموده، نمایندگان طرف مقابل را هم می خواهد خودش انتخاب نماید، هر انسانی با ضریب هوش معمولی می باید از خود بپرسد که در پس تمام این ماجرا چه نهفته است؟ این دلک استعمار چرا می خواهد یک گره عادی را به کورگره تبدیل نماید؟ آیا تصمیم دارد جهت خوشنودی چند جنایتکار طالبی، به سیاست عبدالرحمان خان پناه برده، با اعلام جنگ علیه هزاره ها، دل آنها را به دست بیاورد و ...

این رشته سر دراز دارد.